

ملك الشعراء بهار

مراد اجتماعی برجسته و سخن سرای بزرگ زمان ما

بهار خراسانی سراینده اشعار جاوید «شباهنك» «كبو تران من» «جفدجنگ» و ده شاهکار دیگر آخرین نماینده بزرگ سبك شعر فارسی و پیشاهنگ شعر نو در تاریخ ۱۳ ربیع الاول ۱۳۰۴ قمری در شهر مشهد در خاندانی شاعر پیشه بدنیا آمد و پس از ۶۶ سال هجر بر مایه و کار بمرض جهان سوز سل در سال ۱۳۳۰ شمسی در تهران در گذشت و بدین ترتیب سخن سرای بزرگ صحنه ادب معاصر فارسی را از وجود خود خالی گذاشت پدر بهار میرزا محمد کاظم صبوری ملقب به ملك الشعراء استاد رضوی و مادرش از يك خانواده تاجر و اصیل بوده است.

پدر محمد تقی بهار اصرار داشته که فرزندش از کار شعر و شاعری بر کنار ماند و به تجارت گراید ولی کودک خردسال که در محیط ادبی پرورده شده بود برخلاف خواست پدر رفت و در آن شهره شد.

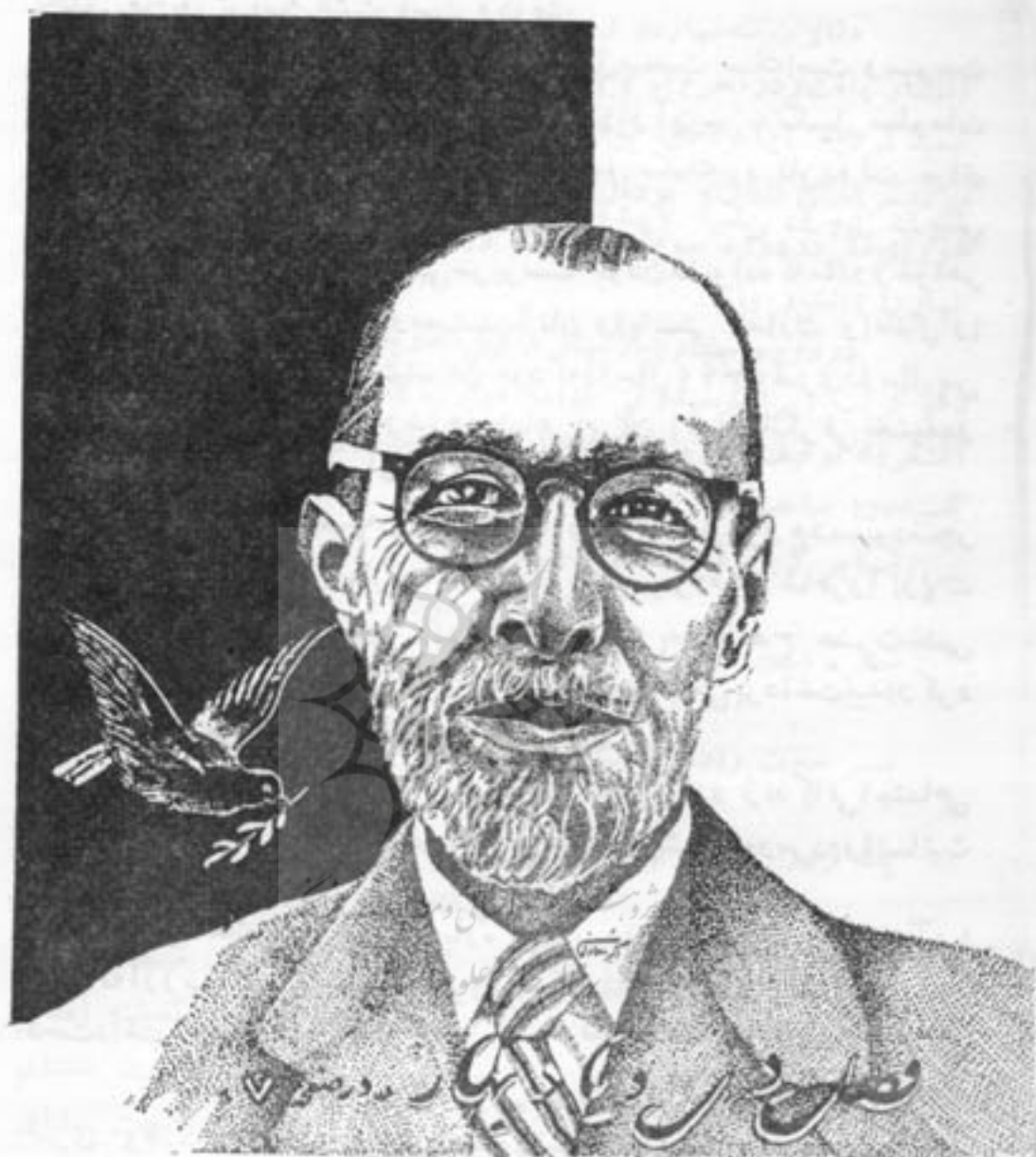
بهار تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و علوم متداول را نزد اساتید دیگر آموخت و در سال ۱۳۲۲ هجری قمری که ملك الشعراء صبوری وفات یافت بجای پدر ملك الشعراء خواهد شد و از طرف مظفر الدین شاه لقب و حقوق و مقرری سالیانه دولتی دریافت داشت.

بهار پس از مرگ پدر در گفتن شعر چنان مهارت از خود نشان داد که جزعه معدودی آنرا با ویران کرد و می گفتند اشعار پدرش را بنام خود می خواند.

در آن روزها رسم بود که در اعیاد و مراسم سالیانه ملك الشعراء شعری انشاد می کرد و در محفلی تشکیل می شد میخواند.

بهار در ۲۱ سالگی این قصیده محکم ساخت و خواند و همه حاضرین را مسحور طبع بلند و ذوق خلاق خویش ساخت:

آمد چو دو نیمه برفت از شب	آن ساده بنا گوش سیم غیب
با چهره روشن چو تافته روز	باطره تازی چو قیر کون شب
بنشست و مرا ازیر لب همی گفت	خیزای هنری شاعر مهذب



پس از فراغت این شعر بعضی حسودان منکروی شده و باور نکردند
 لشعرا از خود بهار باشد بدین مناسب از او مکرر امتحان کردند. از جمله
 این آزمایش‌ها با تعیین چهار کلمه: خروس، انگور، درفش، سنک برای
 آوردن در یک رباعی بود بهار این رباعی را ساخت .
 برخاست خروس صبح بر خیزای دوست
 خون دل انگور نکن در رگ و پوست

عشق من و توقصه مشت است و درفش

چورتو و دل صحبت سنك است و سبوست

بهار در یادداشت های خود مینویسد «از آن پس به تکمیل معلومات خود پرداخته و بر آن شدم که بطهران آمده بكمك بزرگان دولت برای فرا گرفتن علوم جدید به فرنگستان رهسپار شوم. لیکن دو چیز در پیش این مقصود دیوار کشید: یکی بی سرپرست بودن خانواده که مادر و خواهر و دو برادر کوچک بودند و معیشت آنان را بایستی تدارك و اطفال را تربیت نمایم، دیگر انقلابات ایران بود که در سال ۱۳۲۴ قمری دو سال پس از مرك پدر روی نمود و در اوضاع اجتماعی ایران اثرات شکر فی بخشیده و در هر سری شوری دیگر انداخت.»

بدین ترتیب تحولات اجتماعی که از سالها قبل شروع شده بود منجر به اعطای مشروطیت از طرف مظفرالدینشاه بمردم شد شاعر را از لاک احساس شخصی بیرون آورد و او را که در رثاء پدر در مدح حضرت ختمی مرتبت و در وصف حلقه انکشتی اهدای شده نظم می برداخت بیدار کرد و به صحنه پر جوش و خروش اجتماع انداخت.

از این زمان بهار باشخصیت و فکر مستقل وارد زندگانی اجتماعی میشود و احساسات و عواطف خود را در خدمت جنبش تازه و مردم و انسانیت می گذارد.

خود ملك الشعراء در این باره مینویسد (من در خراسان یکی از آنها بودم که از وضع تهران راضی نبودم و در انجمن های سری، سری برده و دست داشتم.

نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی من در بین سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ قمری و هنگام کشاکش بین شاه و مجلسیان در سال اول بستن مجلس و بمباردمان بهارستان و استبداد کوچک محمدعلیشاه گفته می شد و بدون امضاء در روزنامه خراسان که آنهم محرمانه چاپ میشد، انتشار می یافت و بردلپای آزاد یغواهان مینشست).

پس از تشکیل کابینه حزب دمواکرات در مشهد از طرف حیدر عمو اغلی انقلابی مشهور، ملك الشعراء روزنامه نو بهار را با امتیاز و مسئولیت خویش بعنوان ناشر افکار حزب در مشهد انتشار داد و خود بعضویت کمیته ایالتی برگزیده شد.

مقالات تندبهار در روزنامه سبب توقیف آن شد و بعد «تازه بهار» انتشار یافت و در محرم ۱۳۳۰ این روزنامه هم توقیف شد و بهار بطهران تبعید گردید. اما بزودی بواسطه تاثیر عمیقی که مبارزات وی در میان مردم خراسان گذاشته بود از سه شهر درگز، کلات، سرخس بوکالت مجلس شورای ملی در دوره سوم انتخاب شد و او هم در مجلس شرکت کرد و هم نو بهار را انتشار داد.

در دوره چهارم باز بهار وکیل شد و بعضویت کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران رسید ولی ادامه مبارزه کاملاً میسر نشد و روزنامه ملك الشعراء توقیف شد و بهار که از ظلم و جور و عدم آزادی بجان آمده بود این قصیده را ساخت.

تسایر زبر ری است جـولانم

فرموده و مستمند و نـالانم

سخره است مگر سطور اورا قم

باوه است مگر دلیل برهانم

بـر سیرت را در مردمان زیروی

در خانه خوبستن بزندانم

یک روز کند وزیر تبعیدم

پوشگاه علوم اینک روز نفعیه زند بهتـانم

بهار برای آزادی عباسه می خوانند و آنرا طلب میکنند.

از چرخ برین گذشته افغانم

عمری بهوای وصلت قانون

فرسوده بتن داشت خفتانم

در عرصه کبر و دار آزادی

آزادی را به تخت بنشانم

گفتم که مگر به نیروی قانون

آزاد نهاد خامه نتوانم

و امروز چنان شدم که بر کاغذ

از وصل توری بر نگردانم

ای آزادی خجسته آزادی

یا آنکه ترا به نزد خود خوانم

تا آنکه مرا بنزد خود خوانی

در سال ۱۳۲۶ قمری بهار انجمن دانشکده را تاسیس کرد و مجله

ادبی و هنری بهمین نام انتشار داد.

این انجمن از بزرگترین و پیشروترین انجمنهای ادبی است که در

ایران تشکیل شده. دانشوران زمان چون عباس اقبال آشتیانی، سعید-

نفسی، رشیدیاسمی، رضاهنری الفت، ذره، ریحان وعلیرضا صبا با آن همکاری داشتند.

این انجمن قصد داشت که بین سنت های ادبی کلاسیک و تحولات جدید قرن بیستم تلفیقی ایجاد کند و راهی پیش پای جوانان و هنرمندان بگذارد.

بهار در این باره در آن مجله نوشته است (امیدمیرود که یک نمونه از روح نوین ادبیات قرن بیستم که میرویم تازه فایده آنرا دریا بیم روی بنیان محکم زبان فارسی و حفظ لغات زنده و شیرین و امثال و یادگارهای تباریخی این لسان متین به موطنان ادب دوست و ادیب نواز خود تقدیم داریم .

دنیا دستخوش انقلابات است، از دریا کوهها و بیابانها و از ممالک عظیم تا فامیل های کوچک و همچنین از فورم لباسها تا فورم لغات اصطلاحات همه چیز در این هرصه منقلب و محیط متغیر دستخوش تقلب و تغییرند پس شکفت نیست اگر در ادبیات ما حتی در لغات و اصطلاحات ما و طرز ادای مقاصد ما تغییراتی حاصل نشود در عین حال مانمی خواهیم پیش از آنکه سیر تکامل بما امری دهد ما خود مرتکب امری شویم)

در دوره پنجم بهار از ترشیز انتخابات شد و به همگامی که شادروان مدرس مبارزه میکرد .

پس از آن در دوره ششم از تهران به مجلس شورایی ملی فرستاده شد ولی در اواخر این دوره بواسطه پیش آمدهای سیاسی امکان فعالیت از وی سلب شد و بهار از سیاست کناره گرفت .

در سال ۱۳۱۱ که بهار قصد انتشار دیوان خود را داشت به تحریک دشمنان و دروغ پردازان به اصفهان تبعید شد و اگر کمک لقمان الدوله ادهم نبود ممکن بود از بین برود .

فروغی نخست وزیر بود و بیمار شد .

دکتر لقمان الدوله او را معالجه کرد و پیاداش این خدمت از فروغی آزادی بهار را خواست و بهتار پس از ۱۴ ماه تبعید به تهران آمد .

ره آورد این تبعید و زندان مجموعه مثنوی است که بهار آنرا (کارنامه زندان نامیده است که در قطعات و غزلیات پر سوز دلنشین و نفوذ

دیده میشود از جمله آنها این غزل مشهور را می توان نام برد :

من نکویم که مرا از قفس آزاد کنید

قفسم برده بیاغی و دلم شاد کنید

آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک؟

فکر ویران شدن خانه صیاد کنید

فصل گل میگذرد همگنان بهر خدا

بنشینید بیاغی و مرا بساد کنید

یاد این مرغ گرفتار کنید ای مرغان

چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید

هر که دارد از شما مرغ اسیری به قفس

برده در باغ و بیاد منش آزاد کنید

شمع اگر کشته شد از باد ندرید عجب

یاد پروانه هستی شده بر باد کنید

چور بسداد کند عمر جوانان کوتاه

ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید

گر شد از چور شما خانه موری ویران

خانه خویش محالست که آباد کنید

کنج زندان شداگر هموطنان بهر این لطافت فرنگی

شکر آزادی آن کنج خدا داد کنید

پس از شهر یورماه ۱۳۲۰ بهار به فعالیت های ادبی و اجتماعی

خویش ادامه داد و مقاله ای بنام تاریخ مختصر احزاب سیاسی در روزنامه مهر

ایران منتشر ساخت که بعداً بصورت کتابی درآمد و سپس روزنامه سیاسی

نوبهار را از نو انتشار داد .

در این دوره از فعالیت سیاسی و اجتماعی اشعار (بهار در باکو)

(دماوند) (جغد جنگ) را سرود که همگی نمودار تحول فکری و ذوقی وی

بشمار میرود :

بهار در دوره ۱۶ از تهران انتخاب شد و به مجلس رفت و در سال

۱۳۲۴ در زمان نخست وزیری احمد قوام (قوام السلطنه) به وزارت

فرهنگ برگزیده شد و در این وزارت خانه اقدامات اساسی بعمل آورد در

سال ۱۳۲۶ بواسطه ابتلا بمرض سل برای معالجه بسویس رفت. سفر سویس تا اندازه ای بیببود وی کمک کرد ولی در اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ با وجودیکه هنوز کاملاً معالجه نشده بود بواسطه شوقی که بدیدار وطن داشت بطهران مراجعت نمود. آخرین فعالیت اجتماعی بهار ریاست جمعیت هواداران صلح بود. او صلح را دوست می داشت و می خواست سرانجام صلح بر جهان سایه بپسندد بهار نه از نظر مسلك سیاسی بلکه از نظر انسانیت هوادار صلح بود و کاری نداشت که چه دولت‌هایی بیشتر طرفدار صلح هستند و چه کسانی فقط بمنظور تبلیغات سیاسی از کلمه مقدس صلح استفاده میکنند.

او امیدوار بود که مردم جهان، چه از شرق چه از غرب حفظ صلح را وظیفه خود بشناسند و در این راه کوشش کنند. بهار در رهگذر این تحول روحی قصیده‌غرای (چقدچنگ) را ساخت که در نوع خود بهترین قطعه شعری معاصر است و از حیث استحکام و انجام کلام به قصاید اساتید کهن چون فرخی، عنصری، منوچهری، پهلومی‌زند و از جهت مفهوم زنده و جان‌داری که در آن ریخته آمده است از قصاید آن‌ها ممتازتر و برجسته‌تر است.

از نکات دیگر که در باره او می توان گفت جوانمردی و دلیری او بوده است. حبیب یغمائی می نویسد (پس از شهر پورماه روزنامه‌ها به محمد علی فروغی بسیار تاختند و نسبت‌های ناروا دادند، ایران دخت تیمورتاش بداد گستری شکایت کرد که شاهنامه‌ای که فروغی تصحیح کرده از آن پدرش بوده که در زندان مطالعه و تصحیح کرده است بی هیچ تصور و توقعی بهار مقاله‌ای در دفاع از فروغی و رد این اتهامات در یکی از روزنامه‌ها نوشت که بسیار موثر افتاد. فروغی مرا برای سپاسگزاری نزد وی فرستاد بهار گفت: من با فروغی از نظر افکار سیاسی مغالطه اما اینجا دفاع من از حقیقت است زیرا مرحوم تیمورتاش اهل تحقیق و تتبع و تصحیح نبود، اگر لازم افتد باز مینویسم و توضیح میدهم)

حبیب یغمائی در ضمن شرح اوصاف بهار باز مینویسد (بهار پس از قتل عشقی مقالاتی بسیار تند در روزنامه قانون مینوشت. اداره روزنامه قانون در خیابان شاه آباد بود. دم غروب بود از آنجایی گذشتیم

بهار از اداره روزنامه بیرون می آمد که بخانه اش برود همراه او شدم. قدم زنان به دروازه رسیدیم آن روزها از بیرون دروازه تا خانه او بیابان بود. در آنجا مرا مرخص کرد اصرار کردم تا خانه همراه او باشم به تندی فرمود: مگر همراهی تو مرا از خطر میراند؟

بروپی کلات ممکنست توهم به آتش من بسوزی)
این دلیری و جوانمردی بهار که مورد تصدیق همه است در بسیاری موارد مشهود افتاده و عده زیادی شاهد آن بوده اند.

در بهمن ماه در دانشگاه در مجامع ادبی سیاسی بهار بار و به صادقانه و مبارزه جویانه به مردم و وطنش بی هیچ گونه امید و پاداشی خدمت کرده است.

دیوان ملك الشعراء مشتمل است بر قصاید، غزلیات، مثنویها، ترجیعات و مسطها و قطعات دیوان قصاید وی پس از مرگش در سال ۱۳۳۵ شمسی در تهران چاپ شده و اشعار وی بر حسب تاریخ سرودن منظم گردیده است تا خوانندگان بتوانند بسبک هر دوره از زندگانی ادبی و سیاسی بهار پی برده و تغییراتی که مرور زمان و تحول اوضاع جهان در مدارج فکر شاعر متدرجا پدید آورده است دریابند.

قسمت دوم اشعار بهار مشتمل بر غزلیات و مثنویها و قطعات در سال ۱۳۳۶ شمسی نشر شده و حاوی بسیاری از شاهکارهای شعری این مرد بزرگ می باشد:

بهار شاعری قصیده سطر است و او پنج کارهای او را در قصاید وی باید یافت در باره سبک شعر خویش مینویسد (تبعات من در سبک کلاسیک و سبک معاصر و ساده هر دو پیشرفت کرده. توانستم بهر دو به وسبکی که بخواهم شعر بگویم چه قصاید کلاسیک و مسطهای ملی ساده چه قطعات و رباعیات مثنویات عوام پسند و چه غزلیهای عاشقانه بسبک عراقی)

از شعرهای موثر بهار رباعی است که در باره درگذشت محمد قزوینی سروده و شیوا و پرسوز است و گویی زمانی است در باره درگذشت خودش زیرا بامرک بهار یکی از بانیان ادب معاصر بلکه ستاره درخشان آن نابود شد:

از ملك ادب حکم گزاران همه رفتند
شوبار سفر بند که یاران همه رفتند

آن گردش تا بنده که بردامن صحراست

گویند چه نشینی که سواران همه رفتند

افسوس که افسانه سرا بیان همه رفتند

الدوه که اندوه کساران همه رفتند

ضمن مطالعه در اشعار باین نکته بر میخوریم که وی در کلیه مسائل اجتماعی و پیشامدهای سیاسی خود را وارد دانسته و از طرح آن مسائل در شعر سر باز نزده است .

مثلا در سال ۱۲۹۰ شمسی موقعی که دولت روس تزار به ایران التیام توام داد و انقلاب شروع شد بهار این سطور را در شهر مشهد سرود و در روزنامه نوبهار نشر کرد .

هان ای ایرانیان ! ایران اندر بلاست

مملکت داربوش دستخوش نیکلاست

مرکز ملك کیان در دهن ازدهاست

فیرت اسلام کو ؟ جنبش ملی کجاست

برادران رشید ! اینهمه سستی چراست

ایران مال شماست ، ایران مال شماست

بهار بادر نظر گرفتن زمان از نظر فکری متجدداست و برای پیشرفت کشور تجدید طلبی را لازم میدانند از جمله در قصیده ای که با استقبال این قصیده مسعود سعد سلمان (امروز هیچ خلق چون من نیست - (امروز نحیف بدن نیست) رفته دلبستگی بوطن را لازمه انسانی دانسته و برای اصلاح راهی جز تجدیدنمی شناسد .

هر که در اضطراب وطن نیست

آشفته و نژاند چو من نیست

کسی می خورد غم زن و دختر

آن را که هیچ دختر و زن نیست

ایران کهن شده است سرا پای

درمانش جز بتازه شدن نیست

امروز حال ملك خراب است

بسر من مجال شبهت و ظن نیست

بی داد ها کنند و کسی را
یکدم مجال داد زدن نیست
یا مرگک یا تجدد و اصلاح
راهی جز این دو پیش وطن نیست

از قصاید منسجم و مستحکم بهار قصیده (دماوند) است او
قبل از این قصیده در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران قصیده: ای کوه
سپید سردرخشان شو - را سرود و این قصیده زمینه شعر معروف وی که
در سال ۱۳۰۱ سرودگشت.
بهار در این باره می نویسد (این قصیده در سال ۱۳۰۱ شمسی
گفته شد.

در این سال به تحریک بیگانگان هرج و مرج قلمی و اجتماعی و
هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کادر دولت مرکزی
بروز کرده بود (این قصیده بلند و پر معنی در زیر تاثیر این گونه سستی
و ضعفها و بیدادگری ها در تهران گفته است و اوضاع پابنضت هدف
شاعر واقع شده.

ای دیو سپید پای در بند	ای کتبی کیتی ای دماوند
از سیم بسر یکی کله خود	ز آهن بیجان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته به ابر چهره دل بند
تو مشت درشت روزگاری	از گردش قرن ها پس افکند
ای مشت زمین بر آسمان شو	بر وی بنواز ضربتی چند
نی نمی تونه مشت روزگاری	ای کوه ز نیم گفته خرسند
تو قلب فسرده زمینی	از درد و ورم نموده یک چند
شو منفجر ای دل زمانه	و آن آتش خود نهفته میسند
پنهان مکن آتش درون را	زین سوخته جان شنو یکی بند
بفکن زبی این اساس تزویر	بگسل زهم این نژاد و پیوند
بر کن زبن این بنا که باید	از ریشه بنای ظلم بر کند

زین بی خردان سفله بستان

داد دل مردم خردمند

بهار یکدم از اوضاع اجتماعی غافل نیست و چون مرد سیاسی

واجتماعی است در انتقاد از رسم‌های غلط، آداب پوسیده و ناهمواری
های اوضاع کشور ملاحظه نمی‌کند و باز نمی‌ایستد.

قطعه‌های « یامرك یا تجدد » « خون‌خیابانی » « تهران »
(سر نیزه) (خزینه حمام) « دكیك نامه » نمونه خوبی از انتقاد
اجتماعی است.

اشعار دیگر بهار گاهی داری مضامین ساده و غنائی است و شاعر
حماسه سرای و مبارزه جو در برابر دلدار زیبا روی زانو بزمین می‌زند
و بوسه طلب می‌کند :

تو هم امروز بده بوسه بمن	کار امروز به فردا مفکن
عهد بستنی که دل من شکنی	بشکن عهد و دل من مشکن
عشق بوسه چراغیست خموش	عشق با بوسه چراغی روشن

در شعرهای (شباهنك) (کبوتران من) (افکار پریشان) تجدد
سالمی دیده میشود.

بهاریه‌های بهار بسیار زیبا و لطیف است و با کارهای منوچهری
فرخی، هنصری و سایر اساتید قصیده پهلومی‌زند
در نشر نیز بهار تجدد و مبتکر است. مقالات فصیح و دقیق او
که در مجلات ادبی چاپ شده نمونه خوبی از تشریح فارسی دوره معاصر است.
از جمله این مقالات مطلبی است که درباره نوجومی و نوآوری
نوشته است :

(ما امروز در سردوراهی تاریخ خود قرار داریم . راهی بسوی
کهنگی و توقف و راهی بطرف تازه‌گی و حرکت هر گوینده و نویسنده
که مردم را بسوی آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و صفت او حقیقی
تروغ و خوارانه تر باشد ، کالای او در بازار آتیه رایج تر و مرفه‌تر
خواهد بود . توقف و طفره در طبیعت محال است .
هستی عبارت از حرکت است .

هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه
باشد ، با دلیل منطقی باید اذهان کرد که روبه عقب می‌رود و هر کس در
زندگی روبه عقب رفت بسوی مرك شتافت . خاصه ادیب و گوینده که
باید همواره بمسافات بعید پیشاپیش قوم حرکت کند تا قوم را که فطرتا

دیرباور و مایل به توقف است قدری پیش تر بکشد اغراق ورزی در شعر مطلوب بود و امروز اغراق در عمل و فکر مطلوبتر است اغراق فکری و علمی همانست که گوینده خود چند قدم را بآن رهبری کند قرار گیرد و از آنجا قوم را آواز دهد تا قوم بآن نجائی که باید رسید بطیب خاطر نزدیک شود و در جای طبیعی خود استقرار یابد .

معهدا همان طور که مائمی خواهیم شعر را از پیروی روش کلاسیک منع کنیم، نمی خواهیم آنان را از پیروی شعر سفید (بی قافیه) و بی وزن هم منع نماییم ما باید گویندگان را آزاد بگذاریم که هنر نمایی کنند . ما از شر و نظم بساید پیش برویم و ابتکارات جدید را تقدیس کنیم) .

دو قسمت داستان نویسی ملك الشعرا در سال ۱۳۲۷ قمری يك رمان بنام (نیرنگ سیاه یا کنیزان سفید) منتشر ساخته است .

بهار در نشر نویسی دنباله تحول نشر بهد از مشروطه را گرفت و آنرا توسعه داد . او کتا بهای مقبلی را تصحیح کرد که عبارتند از تاریخ سیستان ، مجمل التواریخ و القمصن از آثار قرن ششم . جوامع الحکایات و لوامع الروایات عوفی ، ترجمه تاریخ طبری و همچنین کتاب های «یادگار وزیران» و «درخت آسودیک» را از پهلوی بفارسی ترجمه کرده است .

بهار در دوره معاصر بنظم و انوشیروانی نجفان تزه ای داد و در مبارزات اجتماعی خدمات شایسته ای ب مردم و وطنش کرد نام او بعنوان يك شاعر بزرگ و يك مرد اجتماعی برجسته همیشگی و جاودان است .

من دانم من

سلطان گوید که نقد کنجینه من

صوفی گوید که دلوق پشمینه من

هاشق گوید که داغ دیرینه من

من دانم و من که چیست در سینه من .

« غزالی مشهدی »